

هر که دل ندارد هیچ ندارد اگر چه ملک است بر فلک بعیت دل منزه حقیقت است و تن پوست به بین  
 دل شیوه روح صورت دوست بین به هر که روح قدسی دارد او دل دارد که دل نوز است و  
 و ترجمان او این روح حیرت انگیز است لاجرم ملک این شان نیست فضل و بیست که حق تعالی میسر  
 فضل و دیگر ملک نوز است نه و بر این حضور است و چون اسرافیل علیه السلام در میان ملائک مقرب بود  
 و فضل تمام داشت فضل انکس با و حضرت حق تطهیر او در کتب نبوی فقهیم چون در حدیث ذکر معنی بل و بعد  
 اولیا بدل های انبیا افتاده و در مقابل دل آن ولی با اسرافیل نیز ذکر دل افتاد و نیز ذکر دل انبیا چنان  
 تواند بود که میگویند دل قرآن سوره پس دل پس سلا مرقوم کلامین در بیت ترجمه است  
 برای بیان مجرب و فضل است نه برای بیان تحقق اولین چنین نظائر در جهان بسیار برای اعتبار  
 نه برای ثبوت و تحقق بلکه بر عقل نیست و ملک برین فلک نیست و اگر دل صوری مراد دارند که  
 بی روح ربانی ولی حضور نوز سجالی است خود بهایم و جالوت نیز دارد و بیج اعتبار و کار ندارد و در  
 حضرت خداوند هیچ باز ندارد و آن دل نیست دل نیست که عرش رحمان است و آن دل انسان است  
 قلب المؤمنین عرش الله گواه است بعیت محراب جهان جمال رخساره ماست به سلطان  
 جهان در دل چهاره ماست به هیات هیات آنچه اسرار است و این چه الوار هر چند جبریل فضل  
 دارد بروی در اعتقاد ظاهر اما در اسرار دل گزینند و دانند بر دل ولی خبر ندارد در ملکوت طیران  
 او و آشیان او و دل در امکان طیران دارد و با سبحان یگانه و جز سبحان از و خبر ندارد و این  
 تحت قبلا که هر چه غیر می هر که این طلب و این عرفان ندارد او در خسران عظیم و در فرمان جبریم هست  
 کویل اللهم صلیک بت ایدیم و ویل اللهم صلیک بت ایدیم عرفان و این ابرو و اشک و شرب  
 این بچاره است و دولت نصیب آن شهسوار است و استخانی کا نجوم همین اخبار است بعیت من که در زمره  
 عشاق برندی علم به طبل نپان چه نرم طشت من از نام افتاده فضل انبیا بر ملک را اعتقاد و غیر است  
 و همچنین روایت صریح است که ملائک دل ندارد البضا در مکتوب رسد و است و پنجم حضرت شیخ ماقدم  
 است ای برادر ایگان صفت دل است و تصدیق دل ایمان است هر که دل دارد ایمان دارد

و هر که ایمان بدارد در جنت است و در خلد را بیند که دین را در جنت نعمت ایمان است قمر مومن را نعمت جنت و نعم  
 در جنت جنت است و در جنت است و در جنت است خواه مقرب و خواه مجر و ملک ایمان مطیع است  
 در هر چه وارد در هر شمع دارد و هیچ استبار ندارد و با حضرت حق هیچ کار ندارد و مجر و نوز است یا نار و با خود  
 در جنت است و در جنت است و در جنت است و در جنت است و در جنت است و در جنت است و در جنت است و در جنت است  
 لِّلَّذِينَ آمَنُوا أَجْرٌ فِي جَنَّةٍ يُدْرَسُ فِيهَا مِنْ لَدُنْهُمْ وَلَا يَحْزَنُونَ لِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ  
 لِيُخْرِجَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ هُوَ الَّذِي يُسَوِّدُ لِمَن يَشَاءُ لَجُنَّاحًا مِّنَ اللَّيْلِ يَأْتِيهِمْ كَاسٌ مِّنْ عَذَابٍ  
 مُّهِينٍ وَهُوَ الَّذِي يَجْعَلُ لِّلْمُؤْمِنِينَ إِجْرًا مُّغْتَرِبًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا قَائِمُونَ  
 لِّلَّذِينَ آمَنُوا أَجْرٌ فِي جَنَّةٍ يُدْرَسُ فِيهَا مِنْ لَدُنْهُمْ وَلَا يَحْزَنُونَ لِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ  
 لِيُخْرِجَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ هُوَ الَّذِي يُسَوِّدُ لِمَن يَشَاءُ لَجُنَّاحًا مِّنَ اللَّيْلِ يَأْتِيهِمْ كَاسٌ مِّنْ عَذَابٍ  
 مُّهِينٍ وَهُوَ الَّذِي يَجْعَلُ لِّلْمُؤْمِنِينَ إِجْرًا مُّغْتَرِبًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا قَائِمُونَ  
 لِّلَّذِينَ آمَنُوا أَجْرٌ فِي جَنَّةٍ يُدْرَسُ فِيهَا مِنْ لَدُنْهُمْ وَلَا يَحْزَنُونَ لِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ  
 لِيُخْرِجَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ هُوَ الَّذِي يُسَوِّدُ لِمَن يَشَاءُ لَجُنَّاحًا مِّنَ اللَّيْلِ يَأْتِيهِمْ كَاسٌ مِّنْ عَذَابٍ  
 مُّهِينٍ وَهُوَ الَّذِي يَجْعَلُ لِّلْمُؤْمِنِينَ إِجْرًا مُّغْتَرِبًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا قَائِمُونَ  
 لِّلَّذِينَ آمَنُوا أَجْرٌ فِي جَنَّةٍ يُدْرَسُ فِيهَا مِنْ لَدُنْهُمْ وَلَا يَحْزَنُونَ لِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ  
 لِيُخْرِجَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ هُوَ الَّذِي يُسَوِّدُ لِمَن يَشَاءُ لَجُنَّاحًا مِّنَ اللَّيْلِ يَأْتِيهِمْ كَاسٌ مِّنْ عَذَابٍ  
 مُّهِينٍ وَهُوَ الَّذِي يَجْعَلُ لِّلْمُؤْمِنِينَ إِجْرًا مُّغْتَرِبًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا قَائِمُونَ  
 لِّلَّذِينَ آمَنُوا أَجْرٌ فِي جَنَّةٍ يُدْرَسُ فِيهَا مِنْ لَدُنْهُمْ وَلَا يَحْزَنُونَ لِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ  
 لِيُخْرِجَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ هُوَ الَّذِي يُسَوِّدُ لِمَن يَشَاءُ لَجُنَّاحًا مِّنَ اللَّيْلِ يَأْتِيهِمْ كَاسٌ مِّنْ عَذَابٍ  
 مُّهِينٍ وَهُوَ الَّذِي يَجْعَلُ لِّلْمُؤْمِنِينَ إِجْرًا مُّغْتَرِبًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا قَائِمُونَ

و از کون در گذرد و خدا مانده جل جلاله خوش گفت و طار بیت مصطفی با حق بدلق و حق برین با مصطفی  
 بر نور رب العالمین و بر چه نبی است احسان و بی راست تبعات این ظاهر است که اولی نور نبی است  
 قول امام ابوحنیفه رحمه الله علیه صلوات الله علیه و سلم لا کما یبشر کالیا قوت بدین حجرتی حدیث  
 انما من نور الله و المؤمنون من نور من ملک انما کذا و کذا دل ندارد و هر چند مقرب و مرسل است با خود  
 و در جو با زبانه است و انما الاله مقام ملک کونی است سبحانی نیست مومن سبحانی است کونی  
 نیست هر چند و کون است سبحان و عون است کونک یا المؤمنین من حیث ما  
 فضل ظاهری ملک در مذمب ظاهر است و در آن هیچ قبلی نیست توبه می بین بر میدان و میخوان  
 و میجوئی و سر می پوی ای بر او هر چند انبیاء افضل است اولیاء الله است یکی بر دیگری مانع  
 اگر حجت میجوئی از قرآن شبر قال اذک لکن تطیع معی حکمها و کیف کتبت علی  
 ما کتبت علیها خبر موسی علیه السلام وقتی در مانده بود و حج حیدر نجات خود نمیدانست تا کما  
 ولی صاحب بر صاحب روزگار هم در وقت از آن قصاص نرسید و گفت انما الاله انما انما  
 لفتاوی که فاتح حیرانی لکن من النار صحت سبحان الله این چه شور است و این سر  
 هو الاله یصلی علیکم و علی آلائکم و سلم من الطلعات الی الشرف حال منیاید  
 و کمالی میکشاید که جز حق تعالی بچس نمی ماند و جز وی و نبی هر گویا من سر نماند و برین حرف نمواند  
 بیت رازی درون پرده درندان است پرس و کین حال نیست صوفی عالی مقام را  
 دم درکش تا دم در کشیم و اگر نه اکثر مردان صدیک دم و عرقش بر هم رند تا چاره بیچاره دم کشند  
 و میخورند و میجوشتند و می نوشند و می پوشند هر چند میخورند و میخورند در بازار نیفر و شند مردان  
 در یا نوش اند و آروغ نترشد که آروغ بدعت است صحیح الحال بر کمال الحال در حد عقل و حسن با اهل سخن  
 گویند و عقل و خلائق جویند و آنها شکوی میگویند الی الله در کار دارند و با خود و خار دارند  
 و کات رسول الله علیه و سلم متواصل الخزن و در کیم الفکر چون بحر عمیق است و سامع  
 تر نیست جز خون خواری در پیش نه اگر در ملکوت است در تعین کونی که مرتبه ثانی از تاسوت

و ملکوت است و از غالب قدرت کرد دل منحصر بکونست و جل عرش رحمان است بلکه فرخ تراز است  
 که لا یستغنی عن رضی و لا سکاکی و لکن یتسبیح قلب عبیدی المومنین و القلب برآة الی رب و کون کجا  
 کجای و ملک بچاره از وی چه سجد در گذر تا در گذریم و اگر نه تا کجا رکعتیم حرف رندان خبرندان  
 سخوات و زبان نماند خبر و نماند سلیحان وقت باید تا در سراسر کجا بنمایند سخن مردان میروند و نه مقصد  
 محتشان اهل ظاهر و علم ظاهر را بدین حرف گذر نیست اعلم بحجاب الله الا عظم میثمن و در گذر تا عالم  
 رسی و نور الهی شودی و اگر نه حیوانی بعضی آیات در فصل از بیار با یک توقف و در وقت با یک بر  
 مومنان اختلاف مع آنکه تفاوت الاجتماع پس در وقت در عین ظاهر و ظاهر خیا که در کتب متداوله  
 علیها و در عقیده حافظه است اعتقاد ظاهر هم بر آن دارد و در ظاهر شود در سراسر شود و محروم گردان  
 یاری و هم ذکر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم  
 از مدارج النبوت بدانکه احوال و اوصاف آن مقدره صلی الله علیه و سلم و قسم اندکی آنکه در احادیث واردند  
 و در آنکه میباشند اسرار حقیقت بدیده بصیرت دریافتند بعضی از قسم و هم بیان نمودند  
 بدانکه انبیا مخلوق اند از آسمان و آیه حق و اولیا از اشیاء صفات و تقیید کائنات از صفات فعلیه و  
 رسل صلی الله علیه و سلم مخلوق است از ذات حق و ظهور حق و روی بالذات است چون اقتضا  
 ظهور در آسمان و صفات بیشتر و ظاهر تر است هر صفتی و هر اسمی اظهار کرد آنچه مقتضای معنی وی بود  
 از جهات و احوال باقی مانده که ذات از بطون و کمون پس حقایق آن آسمان و صفات ندا کردند  
 که نایر آنها اگر چه مانده کردیم این کمال را در مجال جلال و جمال که بیرون از حد حصر و احصاست  
 و لیکن این هر قطره البت از بحر وحدت و درزه البت از افتاب ذات هیهات هیهات اجتماع  
 تا کجا و حقیقت ذات کجا اشارت رفت که من پیدا کنم و بیرون آرم از ذات خود حقیقتی که جامع  
 جمیع کمالات آسمان و صفات و شیونات ذات باشد و اظهار کنم ظهور بر آنکه عین بطون است  
 مخصوص بصورت بدیعه که جامع باشد انشاء بدیعه شامو متاز باشد و در حد خود بکنه کمال لایک  
 و لا یوصف و نسبت شامو با وی نسبت صفات باشد با ذات تا کامل گردد و بدان سنای پهلای من

پس شگافتم از محمد اسم او را و تسبیح کردم محمد و احمد و محمود و گرانیدم او را عابد و معبود پس انبیا و اولیا  
 منظر اسما و صفات اند: محمد صلی الله علیه و سلم منظر ذات گشت و حقیقت وی مصدر جمیع موجودات است  
 و بعد از تنزل وی از حضرت با احدیت بمقام واحدیت ظاهر شد بجالی اسما و صفات پس عاشق شد بر  
 حضرت کمالیت مثل عشق اسم مستطی و صفت بمصوت و بر معنی از معانی آن کالات اشارت  
 نمیکند بحقیقت خود ملقب بوی دی و ولالت نمیکند بمهرت خویش مگر بوی پس اگر متحقق شود یکی از آن  
 کالات مشار الیه با منظر نواید بود و تابع خواهد گشت مراد او حقیقت و صفت نواید بود  
 در وی و نوید از اسما اوست و در چه انبیا و اولیا هر متصف از زبان صفت و متحقق اند بدان و لیکن  
 وی صاحب حقیقت این صفت است و فرق است میان حقیقت شئی و کسی که متحقق است بدان  
 و علی اشیا منظر آن نور و مجلای آن ظهور اند و قول وی صلوات الله و آلائه منور من نور فی رتبه  
 انوار الله و المؤمنون متنی اشارت بانست و تخصیص بمؤمنین اتفاق و بمواقف مقام است و چون  
 متحول گردید و کونی پیدا کرده شد بساطت وی محول و نفوس و لوح و قلم و عرش و کرسی و افلاک  
 و کواکب و ارخان و معاون و نباتات و حیوانات و انسان که کسب جامه صحابین کونیا است منتظر  
 گشت بوی کارخانه وجود تبری که واقع است در کلام عرفا و حکما و گفته اند که ترتیب وجودات مثل  
 ترتیب وجود اعداد است از واحد که اشین موجود نمیشود مگر بوجود واحد و مثالش موجود نمیشود مگر بوجود  
 شین و اربعه که بوجود و تکلم بر این موجود نمیشود هیچ عددی مگر بوجود و اقبل ای در مرتبه و همه  
 موجودات از واحد و احد عدد و نسبت زیر که بر عدد که ترتیب کرده شود و عددی بیدون می آید عدد  
 از آن و اگر ترتیب کرده شود جمیع اعداد در واحد بیرون نمی آید از آن چیزی و بسیار قابلیت وی صلی الله  
 علیه و سلم که محمد مجموع عالم است زیرا که روح همه عقل اول است و عالم همه مخلوق ازوست پس  
 قابلیت وی تنها چون تو اهل سائر موجودات باشد وی مستفیض اول و مفیض ثانی است و همه  
 قدس ثانی اول بوی متوجه است و از وی بقیه مخلوق بر فیه قرابیل ایشان پس وی کل موجودات است  
 و مراد است کل شئی و هو العکل و الله کل العکل و جنبه گفته است شده است

هر دو سوی خدا گردیدند و تیت شده در آمد و در نگاه حق مگر از ویدی شیخ میگوید پس کم شود و  
 در لایح کن لغزش خود را بوی بجز حقوق قطره میرا و این حقوق بحر محمدی است اما درین قتل خفتنا  
 بخود گفت الانبیا علی الساطه و رکتوبی حضرت مجد و منیولید در حضرت چون خدای عزوجل اینها  
 جمال محمد را در ریاست و رکتوبی می شود ششم حضرت قطب عالم شیخ ما شیخ عبدالقدوس اسمعیل صفی  
 الحنفی کنگوی قدس سره است جواب مشکل دیگر عزیز من اول ما خلق الله محضی از مقام محض غیب بود  
 انجا بر عشق و سبقت نباشد پس انجا معنی این حدیث آن باشد که اول ما ظهر الله به فی غیب  
 عشق و عشق حق محمد است علیه السلام که و این ازل و ابد گرفته است و هو بکل شیء  
 حقیق اول ما خلق الله روحی از مقام روح اضافی است که انشا الله تعالی وقت پیشه من شود  
 و اینجا از روح محمد سبقت نباشد پس انجا معنی آن باشد که اول ما ظهر وجوده فی عالم الامر  
 و معین در مقام عقل و در هر مرتبه از مراتب وجود محمد سبقت بود از غیر خود مگر و طاعت حق مبارک  
 او که اول آدم است و آخر محمد تا اول محمد باشد و آخر محمد در سر و آن این است که نقطه اول همان  
 آخرت بود الا قال و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیکم  
 انجا علم عین و نبود است وجود عین علم و دیگر بدانکه عبارت مختلف است در هر وقتی ملائیم ان گفته  
 و در او یکی است عشق همان و روح همان عقل همان چنانکه آب و مظالم مختلف نامی دیگر باید بر این  
 منظر و حقیقت او یکی است جنید گفته لوان الما لکون انانی استی و انی انظیر حضرت علی علیه السلام  
 باعتبار حقیقت وی حضرت علی علیه السلام محال و مستنح بذاته است چنانچه در مقام المعارفین  
 حضرت شاه عضد الدین میفرماید که رسول اول العزم لکر محیط اعظم باشد از خاتم گویند و محیط کسی است  
 که تعقیبش محیط حقایق باشد و بالار مرتبه او هیچ مرتبه اعلی نباشد و خاتم نبوت یکی پیش نیست و آن  
 نام وجود مقدس محمدی است صلی الله علیه و سلم استی و در کتابی است اول هر تو توفیر احدیت نور محمد  
 صلی الله علیه و سلم پدید آورد و چنانکه گفت آنام نور الیه و المؤمنون منی استی شعر قصیده حضرت علی کرم الله  
 و زیبا است سه خلقت میرزا از من کل عجیب و کلک قد خلقت کما انشأ و در ارج النبوت

در کلمات اهل مخلوقات و واسطه صدور کائنات و واسطه خلق عالم و آدم نور محمد است صلی الله علیه و سلم چنانکه  
 در حدیث صحیح آمده شده که او آن مآلک الله بوزیری و سایر ملکات علوی و سفلی از آن نوز و از آن نور  
 پاک پیدا شده از ارواح و عرش و قلم و افسوس و سایر مخلوقات و در کیفیت صدور این کثرت  
 از آن وحدت و بروز ظهور مخلوقات از آن جوهر عبادت است و غیرت غریب آورده اند و حدیث  
 او را با خلق الله العقل نیز محققین و محدثین بصحت فرسیده و حدیث اولی ما خلق الله القلم نیز گفته اند که در  
 بعد العرش و الهما و است که واقع شده است و کان عرشه علی الماء و در بعضی احادیث تصریح بدان  
 واقع شده است و آمده است که خلق ما پیشتر از عرش است و آمده است که چون خلق کرد عرش  
 قلم گفت بوی پروردگار تعالی نویس گفت قلم چه نویسم گفت بنویس ما کائنات و ما یکون الی القلم  
 پس معلوم شد که پیش از خلق قلم کائناتی بوده است و گفته اند که آن عرش و کرسی ارواح و غیره است  
 و خلق نوروی صلی الله علیه و سلم از آن سابق است و برین وجه تواند که در آن مکان صفات و احوال  
 آن بوده باشد که اول دوران عالم ثابت است از ما یکون آنچه در ظاهر گرد و در دنیا و نبوت حضرت  
 ثابت بود در آن عالم و در غرض از حضرت آمده است حدیث سلمان که جبرئیل فرود آمد نزد حضرت و فرمود  
 یا محمد و در کار تو میگوید که اگر من ایبراهیم را خطیب گرفتم ترا جیب گرفتم و پیدانکردم هیچ آفرید و اگر ای  
 بر خود از تو پیدانکردم دنیا و اهل دنیا را اگر ای الکتبنا ساسم ایشانرا که است ترا و مثلت و مثلت  
 ترا نیز و من و اگر بونی بودی پیدانکردم دنیا را پس نیاورده شد نور محمدی در شبانی آدم و در روایتی  
 وی و میدرخشید از جبین وی پس از آن سرایت کرد در تمام اعضا و تعلیم کرد حق تعالی که برکت  
 این نور آدم را اسماهی جمیع مخلوقات و امر کرد ملائکه را سجود وی و چون آدم با او نشست و ایستاد  
 پس تزیین کرد حضرت عزت آدم را با حوا و خطبه خواند بعد کلام الله سنس خود  
 خود دید آنکه عاقبت الهی بران جاری بود که حضرت حوا در ولادت پسر خود و احم یسیر الاستیث تنها بود  
 آمد تا نور نبوی مشرک نباشد و چون آدم وفات یافت شیت را وصیت کرد که تمهید این نور را گردن ساز  
 عاقبت و شیت نیز وصیت کرد پسر خود را که انوش نام داشت باین همیشه جاری بود این وصیت نقل

گروهی شد این نور از قمر فی بقرنی تا سائده حق تعالی این نور را به عبد المطلب و لدی عبدالله و پاک گردید  
 و تعالی این نسب شریف را از سیف جالبیت بدانکه استقرار اقطار زکیه محمدیه در حدیث حرم آمد در ایام  
 حج بر قول صحیح در اوسط ایام تشریح شب جمعه بود و ازین جهت امام احمد حنبل رحمة الله علیه لیلته المحمدیه  
 قاضی سائر لیلته القدر داشته و در اخبار آمده که درین شب در ملک ملکوت ندادند و چون که عالم را با نور  
 قدس منور سازند و در هیچ طبقات سلوک و یقاع ارض نشارت دادند که نور محمدی امشب در حرم آمده  
 قرار یافت و آنحضرت ثمان ماه تمام نه پیش نه کم در شکم مادر بودند بدانکه چه در اهل سیر و تواریخ بر آنکه تولد حضرت  
 صلی الله علیه و سلم در غام الغیل بود بعد از سپید روز با پنجاه و پنج روز و این قول صحیح القوال است و مشهور است  
 که در روز چهارم بیع الاول بود چون سیال مبارک کتخت بجهل سید اکتاب نبوت از سطلج عنایت طلوع نمود  
 و چون وقت ظهور نبوت نزدیک سید محبوب گردانیده شد بسوی وی صلی الله علیه و سلم خلوت گزین  
 گری از خلق پس خلوت می نشست که در کوه حر که آنرا جبل نوز گویند و انا بنجادید و جمال کعبه و شرف میکرو  
 و عبادت میکرد و مشو به بجانب عزت و مستغرق می نشست و اختلاف کرده اند که عبادت و  
 در آن خلوت بفرموده باند که مختار آنست که بفرموده قلبی و لسانی و عمل میکرد بشریعت ابراهیم علیه السلام  
 یا هر چه ثابت میشد نزد وی یعنی از شرایع انبیاء با سخنان عقل و نفس سر و پا شود از خانه نوحه را چون تمام  
 میشد نزد وی آمد از جبل و میری داشت نوشته چند روز مشغول میشد و در روایتی هر سال یکبار از کعبه  
 آمدی و یکساعت در غار حرا خلوت نشستی و چون ایام و می نزدیک سید الشکر آمد و گشتا کرد و در خلوت و  
 عبادت تا آنکه گمان درآمد بسوی حق و در گذشت و حق نازل شد قرآن مجید و در کتاب کاشف الاستار  
 سید شاه حمزه مابروی است که اهل بیت و صحابه شفق اند که در غار حرا همین در مشغول یکی مسوم آورد و بنزد دیگر  
 سیم سلطان الازهار مشغولی آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم این مشغول حرا می بود و مشغول موسوم شده  
 علی رسول الله صلی الله علیه و سلم از هجرت و هجرت فی اونیگ جمعیت غیر الکوفیه روایت دارد قطعی من جامع  
 ابوالدین سیوطی ازین در حدیثی است که خواب عبدالله را از کوفه شهود حدیث و کثرت مراد داشته این  
 حدیث در کتب کوفی شیخ محمد بن عوف از آنکه قیصر قدس سره از رساله مولانا شاه میری آرند که در کتب کوفی



که بر سر او برین شغل زوی آمده است و این اشارت صریح است بسنن ان الا و کار برین بداند که این شغل غیر نفس است  
 اما هر دو شغل که پیش از این گفتند مذکورند در این مرقبه را شغل صدق و مرقبه و حق ذات نیز گویند و صدای آنرا صوت  
 سردی و آواز و حقیقی نامند و شغل آوردن و بر وجهی نفس است و تحقیق آن از سفینه صوفیان و تعلیمش کسب  
 در ایشان باید جست این مختصر گنجایش آن ندارد و در کتاب دیگر مابالاست که حبس نفس خواهر حضرت علی  
 مرتضی علیه السلام شریفی را در ذکر کرده اند و در قول امیر است قالوا حبس النفس خاصیه عجیبه فی تسبیح الیوم  
 و جمع الغریبه و جمیع العشق و قطع آسایش النفس تنسیج فی النفس لکن یسئل علیها و امر اذا حبس غیر لفظ  
 تنسیج و برین مابا امریه لکن کتبه کون با این و مصنف قدس سره فرماید در با علی عاشق که کار بر سر جویز  
 است و مقامات ربانیه که در حبس نفس و خیر نفس و در فرق و حبس نفس است آنچه نشان شده است  
 و هم در شرح است که قبایل گفته که ظهور نبوت در روحی اثر میاورد و عبادت بود زیرا که نبوت محض محبت  
 و عنایت است و کسب عمل را در آن مدخل نیست شعر مبارک اللهم ما و حق کتب و ولا علی علی  
 حبیب شهم و نعم ولایت نسبی و معنی است که کسب یا صفت را در آن مدخل و تاثیر است که کسب  
 بعضی هوالم و مشا به بعضی روحانیات و الهام بعضی معانی حاصل گردند و نبوت قریب خاص و نسبی  
 مخصوص است که در می آسانی که حاصل آن روح مقدس است و آنرا جبرئیل امین گویند بعضی اصطفا و ایشاء  
 الهی حاصل میگردد چون آمد از قرشته بومی گفت و عروه بادتر ای محمد که من جبرئیل خدایتیم و ستاره  
 و تو رسول خدایم بر این است بر من و انس دعوت کن بقول لا اله الا الله و گفت بخوان یا محمد ان حضرت زین  
 و خواننده نسیم و خواندن ندانم یعنی امیر که خواننده نوشتن یا موفقه ام پس برگرفت جبرئیل را و پیشتر  
 چند ناله طاقت من بایوی بود لفظ حدیث تحمل و معنی است و ظاهر در معنی اول است و همین تفسیر کرده اند  
 شراع پس بگذاشت جبرئیل ان حضرت را بخوان گفت من خواننده نسیم باز در برگرفت  
 و پیشتر و جبرئیل طاقت رسیدم پس بگذاشت و گفت بخوان گفت من خواننده نسیم سو من با برگرفت  
 افرایا سحر ربناک الذی خلقناک لا یشان من کلن اقر او ربناک الا کم الله فی  
 حال انکه در روایت آمده که فرمود جبرئیل علی محمد استعاده کن از شریف بلان در

آنحضرت است یعنی با شریفین است سلطان العظیم و گفت بسم الله الرحمن الرحیم پس گفت آفرایتم ربکم ربکم  
 الله فی خلقکم الخ یعنی تو بجزول و قوت خود منکر نیاید و قوت ما که پروردگار و معلم تو ایم به این  
 در برگرفتن و پیش کردن تصرفی بود از حیرت علی السلام در وجود و شرفی آنحضرت با دخالت الوارط کوه  
 تا مشهور بقبول و حی خالی از شغل با سواى آن گردد و راقم گوید صوفیه بحکم الله تعالی آن سنت جا می  
 که القاسمی بحمت باطن در سینه بر میمانند و ای بر منکر این سنت و نیز اشارت است ثقل این  
 قول که افکار و میشود بروی چنانکه آمده است **إِنَّا سَبَّلْنَاكَ كَمَا كُنَّا نَقْتَسِبُ حَلَا**  
**وَأَشَارَاتِ** است بانکه از قبل تحمل و سواس نیست چه تحمل و سواس تا شرف و تصرف در جسم نباشد  
 و تکرار از برای تاکید و تقریر و مبالغه است که از قبل و در اینجا سخن است در قول آنحضرت که فرمود **أَنَا**  
**بِقَلْبِي** که خواندن امی کلامی را بتعلیم و تلقین غیر چه بعد از او با وجود آن فصاحت و بلاغت که حضرت  
 داشت و امیت که منافات دارد بکتابت خواندن از روی مکتوب این مگر از دست و امیت آن مقام  
 بود و باشد اما مثل حدیث حمل بر امیت کرده اند و در روایتی آمده است که چون حیرت گفت **أَوَأَنَا**  
**بِقَلْبِي** آن سرور فرمود چه خوانم که هرگز نتواند نام پس حیرت نام از حریر پشت که بد رویانوت منسوج  
 بود بیرون آورد و گفت بخوان فرمود من خواته نیستم و درین نام خود چیزی نوشته نمی بنم پس  
 حیرت **أَوَأَنَا** بخود ضم کرد و پیشتر والی آخر این معنی مناسب است با امیت بعد از آن حیرت برای زبیر  
 و حشر آب پیدا آمد پس وضو ساحت و این فعل آنحضرت را تعلیم و ضو کرد پس آنحضرت نیز وضو کرد  
 پس حیرت پیش رفت و در رکعت نماز بگیرد و آنحضرت بوی مقتدی شد و گویند ازینجا است که آن  
 آن سنت در بیان مشایخ جاریست که در بوقت تلقین وضو کردن و در رکعت نماز خوانند **أَنَا** پس  
 هر که در جری و رجوع کرد آنحضرت بکه در حالی که نیک بزد سحر و مد و سحر اگر میگوید السلام علیک یا رسول الله  
 پس آنحضرت باز پشت و حال آنکی از زهد قلب شریف دی و بر خدی در آمد و گفت **زَيْلُونِي** از زبیر  
 او را از خنده زبیر بن مبارک و کلیم و بخت بروی آب سرد تارفت از وی ترس بجال خود آمد و فرمود  
**بِحَدِيثِكَ** جان من مرا که میدم من بر نفس خود تا در لیه نفیتم و گفت خدی که اندوه خود و شاد و باس که خدی

ترا در بلیه نیک و بد رستی که تو صلح رحم بجای آری و بار عیال میکشی و هماننداری میکنی و جای میدی همچو  
 و کسب میکنی و خوبتی و خوش خلقی و نیک خوئی میکنی با خلق پس مثل او خدیجه رضی الله عنها آنحضرت را پس  
 خدیجه آنحضرت را با بسوی و قد بن نوقال پس گفت خدیجه ای این عم من بشنو از برادر زاده خود که میگویی که این  
 پس من عبد الله بود و الله شریف آنحضرت پس گفت و رقه چینی با محمد پس فرمود آنحضرت آنچه میدید پس گفت  
 و رقه این ناموس است که بر موسی نازل می شد بشارت باو ترا ای محمد که رسول خدائی گواهی میدهم که تو آن پیغمبر  
 که عیسی بشارت داد که رسول بعد از من مبعوث خواهد شد که نام او احمد است و مذکور باشد که ما مورخوی  
 بجهاد و قتال با کفار گفت و رقه اگر ایضم من فر تو یاری دهم ترا یاری دادنی قومی پس فرمود که رقه و  
 یافت و در روز الاحزاب پیشی آورده که دیدم قس باور جنت که بروی جامهای سبز است زیرا که وی ایمان  
 آورد و بمن مراد بقیس و رقه است و قس و قیس و شمشیر نصاری و شمشیر ایشان گویند و دین و علم و قصر  
 بر دین خدیجه آنحضرت را نیز و رقه و هر سیدین کیفیت و حال اشارت است که مشاورت و همفشار و وقت  
 بیعت و اشتباه از علماء و اهل بصائر لازم است تا راه بمقصود نماید و از شما تمسک فیه مطالبان کما کان  
 طریق و عرف و معاملات و وقایع خود بمشایخ تا کشف کنند حقیقه حال با چنانچه متعارف و معهود است میان  
 این قوم که از بعضی علماء الصوفیه و اند است که آنحضرت بعد از حمله جبرائیل پیش از آن آواز نامی شنید که از  
 هر جانب می آمد محمد و یا رسول الله که هر را نمی دید و بیست سال او شنائی میدید و با آن شاد و میوه و خوله مراد و شاد  
 محسوس باشد یا نور علم و یقین و از هر سنگ و گیاه سلام میشنیدند بلکه علماء و جمیع را مرتب معصیه ذکر کرده اند اول سید  
 صالح عن عائشه رضی الله عنها که اول ما دیدی به رسول الله علیه و سلم را یا الصالحه ایضا و کان لا یستع  
 فی الا اجابت مثل قلن الصالحه ای انما بان به کما القامیکه و از جبرئیل در تلب مشرف و علی علیه السلام ای که شنید  
 آنحضرت اورا چنانچه فرمود که روح القدس میدورل من ثالث که شنید و جبرئیل آنحضرت را بصوت مروی  
 آواز می که مثل صلواتی بر من یعنی آواز در می که مفهوم نمیشود از آن کلمات و معانی مرغی آنحضرت را تا مسلم  
 جهان بود که می دید گاهی فرشته را بر صورت اصلی او سانس آنچه وحی کرد الهی تعالی بروی در حال که ترقی نمودند  
 روحی کرده شد بروی صلوات بر من و بر آن سابق کلام کرد حضرت رب العزیز جل جلاله بی و سلطت یک چنانکه

تقلم کرد موسی را علیه السلام تا من کلام کرد حق سبحانه با وی آشکارا بی حجاب ظاهر آنست که وحی فوق سموات زمین  
 قبیل است و صاحب موهبتی که نزد کسی است که گوید آنحضرت حق تعالی را در شب معراج و الله اعلم این سلسله اختلال است  
 و گاهی دید آنحضرت پروردگار خود را بنام و تکلم کرد با وی چنانکه آمده است که دید حق تعالی را در حسن صورت پندار  
 هر دو دست خود را بر سر او کف من بیا فتم بگو تا نامل او را در سینه و پرسی از من <sup>بسم الله الرحمن الرحیم</sup> ملا لاهلی الحدیث لطلوله  
 و ایضا و نقل مطلق وحی نیز آمده که چون نزول میکرد بروی وحی کریمیکشید بجهت آن و تفسیر مییافت رنگی وحی  
 تا بان اومان رنگ خاکستر و زردی افتاد سر مبارکی می و اصحاب با نیز سر ساری نگون می افتاد و چون کشادگی  
 بر میداشت سر را و محققان گفته اند که افتاد را مناسبت شرط است پس گاهی بطل آنحضرت نلب میکرد و او را از خود  
 می بود و عالم خود می بود و گاهی مشیت آنحضرت بر جبرئیل غالب می آمد و او را بصورت بشر مییافت و این  
 وندۀ بشارت می بود و اول در صورت و عید نداشت در مکتوب شیخ ماحضرت شیخ عبدالقدوس گنوی است  
 که مصطفی صلی الله علیه و سلم ابتدا در غار حرا میرفت مشغول می گشت تا جبرئیل علیه السلام می آمد و او را  
 می شپیلید و میگذاشت تا پنجه روزگار و صاحب می گشت تا می آرند که بعضی اوقات مصطفی صلی الله علیه و سلم  
 در وقت سرفولی وحی بخود می افتاد و ایضا در مکتوب است بانگ سرمد انبیا را از هر تحقیق ابتدا است و دست بشر  
 او را بر زده و بپویا لافق <sup>الانکلی</sup> کند است در حال تکلمی سسه حال داشت و برین نوال این سسه کمال داشت  
 یکی طبر دیگر قوه می نهاد و هر چند در نوال هر یکی قطع و کمال میگذاشت و آن سسه حال اول وحی طبع است و مشکو و آن  
 قرآن و کلام سبحان گفت هیچ قوت بقوت وی نبود و دوم حال وحی فغنی نبود متساوی است و آن را کلام قدوسی بجایست  
 عن الله تعالی گفت هر چند از موهبت نگفت در قوت دوم وحی طبع است و سوم حال حدیث است و آن کلام  
 اوست و هیچ نسبت نور کلام اوست همیشه با حق تعالی انضمام اوست و اما نطق بر این جور اولی بود و دومی بود و سوم  
 اوست سبحان الله این جو کمال است و این جو جمال عطا می نماید <sup>مصطفی را حق بدان حق همین</sup>  
 مصطفی تدبیر رب العالمین <sup>در مردان تحقیق بحق رسالت</sup> و حق دانند <sup>و کحضرت ابو بکر صدیق</sup>  
 رضی الله عنه ولادت وی بعد از دو سال و چهار ماه و نهمه قبیل بود و عمر شصت و پنج یا شصت و شش سال و الهام  
 خلافت دو سال و شش ماه و هجرت چهار ماه و نهمه است و پنج روز بود در تاریخ النبوة اختلاف کرده اند که اول کسی ایمان

آورد رسول خدا و تصدیق کرد او را که است چه بود اول آن که علی بن ابی طالب را از میان خود بیرون کرد و آن حضرت صلی الله علیه و سلم از در او خبر داد و ای رسول حق می آید آورد و تصدیق کرد و دستش را بر او نهاده و از وی و از آن حضرت ابوبکر صدیق است در بر او است این عباس و حسان بن ثابت در ساه نسبت ابی بکر و خنجر و غیر هم از تابعین جماعه از صحابه و تابعین غیر ایشان از علماء ائمه و در قصه حدیثیه نقل از عمر رضی الله عنه که رفتم نزد رسول و گفتم یا رسول الله تو ما را وعده کردی که زود باشد که بگریم و طول بگیرد بجای آنکه زود آید که هم ولیکن گفتیم که ای عمر غم مخور که بزاریت که خراسی رسید و طواف خوانی کرد و گفت عمر پس همچنان حزین و اندوهگین از پیش آن حضرت برخاستم و بنویس ابوبکر صدیق رفتم همان حکایت که بعرض حضرت رسانیده بوم باو نیز گفتم و همان جواب که آنحضرت گفته بود از ابوبکر نیز شنیدم و این حکایت دلیل است بر کمال علم و نور صدق و یقین صدیق کبر و طاعت و تقوی نبیته حدیثی است فی صدری شیخنا الأوقف صیغه فی صدری ابی بکر رضی الله عنه و در روایتی آنکه صدیق می گفت ای مرد بیدوست در کتابی از حج اعتراض کن کردی فرستاده خلافت و هر چه کن بومی که مصلحت آن باشد و خدا را دوست و این قول عمر بر دلیل استکشاف و استفسار بود نه بر سبیل شک انکار حاشا و با وجود آن می گفت وی رضی الله عنه عمری است که از وسوسه شیطان و کید نفس کم در آن روز در خاطر من گذشته بود و استغفار میکنم و با اعمال صالحه از صوم و صلوات و اعتقاد و تصدقات تو سل میجویم تا کفارت آن جبر است من گوید در مکتوب شیخ ما حضرت شیخ عبدالقدوس رحمة الله علیه است آری در اعتقاد است که عمر صحابه است و در مرتبه رفیع رسد صاحب ولایت و تعرف گرد و بکبریه صحابه کرام رضی الله عنهم نرسد که فضل صحبت منسب علی است و آن فضل خبری و فضل خبری با فضل علی برابر نمود اینها است که صدیق اکبر رضی الله عنه را بر حمله او ایابا لم فضل آمد که از ابتدا آنها فضل صحبت یافت و ما صاحب الیه شیخنا فی صدری الأوقف صیغه فی صدری ابی بکر شیخنا ایضا در مکتوبی میفرماید حقیر باو نبشته بودم که گاه گاهی بنده خود را غریق صورت حضرت میجویم می بنیای بر او در این دولت مشایخ کنوز تجلیات احادیث و انوار حدیث است درین مقام منتهی که چنان بلد رفت که دست هیچ ولی از ابتدای عالم تا انتها گرد و در این اعلی او نگاشت که صورت او بصورت محمد صلی الله علیه و سلم در صحای دل پیچ گشت که شیخ و قرینی قلبی اشارت بدان است که آن حضرت را خلیفه

تا آنکه با یک خطی بیان آنست که وی از صورت خود گذشته بود و بصورت سپهر خود نمودار نموده بود و با چهره  
 بی گشته بود محمد صلی الله علیه و سلم در قات و توشیح او از آن و او با وی بیک صورتی معنی آمد کافی ظننه الله  
 محمد صلی الله علیه و سلم و ابو بکر سید المرسلین و ابو طالب و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب  
 که مرید عاشق جمال شیخ گرد و ویکامت و یک لوح جانب وی بر خور و اندر دو جان جهان در زمین  
 شیخ شکار آرزو همیشه مشتاق جمال شیخ بود و کمال سعادت مریدان این شتیاق است اینجامه  
 یعنی الله عتق من بحال رسالت خود در غار یار غار شد و گفت من خدای تعالی را در جان محمد صلی  
 علیه و سلم دیدم سبحان الله و بعد از آن مویدان چه ولت که گفتند هر که ایشانرا شناخت خدای را یافت  
 هر که خدای تعالی را یافت ایشانرا شناخت صاحب آت ملاسه از زبیر الاولیایم آرد که عرضی است  
 بعد از وفات ابو بکر رضی الله عنده زن میرا در نکاح خود آورد و از وی همسید از مشغولیهایی میدیون  
 او گفت من ایقدر میدانم که بیشتر شب مشغول بحق بودی و چون وقت سحر شدی نفسی آورد  
 و از سینه سبکش بوی گل سوخته آمدی عرضی الله عتق من دیگر همه متابعیت وی تو اتم کردی  
 گل سوخته نیز کجا آرم پس نفس را طلاق داد و گفت من از هر چه رسیدن احوال صدیق اکبر نیز در نکاح  
 زده بودم مقصود دیگر نبود و این هم حضرت قطب عالم قول خید رحمت الهی از معرفت بر دو نوع  
 است اول معرفت تعریف یعنی التصنیع بصانع رفتن و این عامه خلق ما باشد دوم معرفت تعریف  
 از صنایع بطنیج و دیده در شدن اینجامه صدیق اکبر خبر داد و عرفت انبیا و عرفت الاشیا و انبیا  
 سیزه مانند که تجلی حق بر هر یکی از انبیا و اولیا و رتیا و اخرت و بر مومنان عام در اخرت بر قدر و  
 تجلی الله للخلق عامه و لانی که خاسته و کشف الحجاب است الم المؤمن ابو بکر عبد الله بن ابو قحسافه عثمان صدیق  
 رضی الله عنه ویرا کلمات مشهور است و آیات و دلائل ظاهر اندر معاملات و خالق و اندر باب التصنیع  
 طرفی از روزگار او گفته آمد حاست و مشایخ و بر مقدم از ان باب شایده داشته اند و قلمت در  
 را و بجز بر رضی الله عنه مقدم از ان باب مجاهده نهند در صلابت و معاملاتش را و اندر اخبار صحیح مسطورا  
 و اندر میان اهل علم مشهور که وی بسبب نماز کردی قرآن نهم خواندی و چون عمر رضی الله عنه

نماز کردی قرآن بلند خواندی رسول صلی الله علیه و سلم از او بگریختی و عرضی را پرسیدی که چه از من خوانی گفت  
 سخن اینجی نماند که از من غائب نیست و نزدیک سمع وی نرسد خواندن و بلند خواندن هر دو یکیت و از  
 عرضی را پرسیدی گفت او قیظ الوستیان ای النبی و المراد بشیطان یعنی هر مسلمانی که نماز او را از آن بیسواس  
 این نشان از مجاہدت و او دان نشان از مشاہدت و مقام مجاہدت اندر جنب مقام مشاہدت  
 چون قطره بود اندر بحری و از آن بود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدو گفت یا عمر بن الخطاب استقامت کن تا  
 ابی بکر پس چون عمر حسنه بود از حسات ابوبکر که عز سلام بدو بود و نظر کن تا عالمیان چگونه باشند و از  
 می آرد که گفت دارنا فانیة و احوالنا عاریة و انما استقامت و ووه و کسنا موجوده سرای باگفتند  
 است و احوال ما اندی عاریت و نفسهای ما بشمارد کمالی باطاهر پس عمارت بسزای بقالی از جمله اشیا  
 و اعتماد بر حال رعایتی از ایلیمی و دل بر القاس معدود و نبایدن از غفلت و کمالی را درین خواندن از غیر کس  
 تبارتی بود باز خوانند و آنچه گذرنده بود مانند آنچه اندر عدد و آید برسد و کمالی را نمود و او نیست و هم  
 از وی می آرد که گفت اندرینا جائس اللهم البسط الی الدنیا و زهره فی فیثب تحت گفت  
 که درین بر من فراموش گردان و نگاه مرا از آن نگاه دار و اندر تحت این رفعت یعنی تحت دنیا  
 سببه تا شکر آن کلمه نگاه توفیق آن ده تا از برای تو دست از آن بدارم تا هم در وجه شکر و انفاق یافته  
 باشم و هم مقام هر دو تا اندر مضطرب نشم که فقر اختیار باشد و زهری از وی روایت کرد که چون  
 او را بخلافت بیعت کردند بر من شد در میان خطبه خواند و الله باکنت حرصا علی الامارة یوما و الایة  
 قط و کنت فیها راجعا و لاساقتها الله قط فی ربه و لا عکالیة و مالی فی الامارة و عطا قهرم راحیه یعنی  
 بخدا گم بر امانت من نسیم و نبودم هرگز روزی و شیئی ارادت آن هر دل گذر کرد و مرا عبت نبود  
 و از خدای تعالی بخوانستم سب و علانیة و در اندران راحت نیست پس اقامت این طایفه تجرید  
 و تکلیف در حق بر فقیر و تمنی و ترک ریاست بدوست و امام اهل این طریقت و است قاص رضی الله عنہم  
 عرفات یافت چهارمی الاخر سال سنه و بیستم از هجرت و حضرت عمر رضی الله عنه و لا نشی  
 سنه و بیست و یکم سال بعد از واقعه قبل بود و عمر شریف بنجام و بیست و خلافتش ده سال و چند ماه بود و بیست

این سخن از کتب معتبره  
 و در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره

این سخن از کتب معتبره  
 و در کتب معتبره  
 و در کتب معتبره

این نوشتار است چون عمر بن خطاب خوابید و او را در نسیم تو از وقت ایشان بگوشید می رسید ایشان سوره طه  
 میخواندند و آنرا در صحیفه نوشته بودند عمر گفت این صحیفه چیست بمن بپرسید خوابش گفت تو نجاستی که  
 در دمی و این کتابی است که در وصف وی آمده است **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ** پس غسل کرد و آن  
 اول سوره طه خواند پس عمر در گریه شد و گفت چه نیکو کلام است این کلام و خداوندی که صفت او این است  
**سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَالْأَرْضِ وَالْعَرْشِ الْعَظِيمِ إِنَّكَ اللَّهُمَّ الْغَنِيُّ وَالْغَنِيُّ**  
 نگاه گفت پیغمبر کجاست تا نزد وی بروم پس نزد آنحضرت آمد شمشیر حمایل کرده باران از ترس و ترنمشو و نما  
 آنحضرت فرمود تا در رکعتی بنشیند پس سید عالم صلی الله علیه و سلم پیش آمد و هر دو بازوی عمر را بر دوش کرد و  
 گرفت و بنفشه و گفت ای عمر اگر بصلح آمده دست از تو باز دارم و اگر بجنگ آمده و ما را از روزگار  
 برادرم چون عمر این سخن از حضرت شنید از بیت بند بر بندش بلزد و شمشیر از دستش نیفتاد و سر و دست  
 افکند و گفت اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله امي و در کشف الحجاب است و نیز  
 سرتنگ اهل احسان و امام اهل تحقیق و اندر بحر صحبت غریق ابو حفص عمر بن خطاب رضی الله عنه و دیگر اوقات  
 مشهور است و مخصوص بوده نفر است و صلوات و ویر الطایف است اندرین طریقت و پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم گفت **أَمْحَى مَطْلُوعٌ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ كَوَيْدٍ وَتَبِيرٌ كَفْتٌ قَدْ كَانَتْ فِي الْأُمَّمِ مُحَمَّدٌ كَوَيْدٌ**  
 فان یکسب فی امی فهو عمر یعنی اندر امتان پیشین محدثان بودند و درین امت گیسب باشند عمر است و در اندرین  
 طریقت رنور لطیف بسیار است بیش ازین که درین کتاب مجاری احصا توان کرد و اما از وی که گفت  
**عَمْرٌ رَاحَةٌ مِنْ حُلْسِ السُّؤْمُورِ لَتِ رَاحَتْ بُوْدَازِ مَهْنَشِيْنَانِ بِوَدْعَرَاتِ بَرْدِ وَكُوْنَهْ بَاشِيْكَ اَعْرَاضِ خَلْقِ**  
 و دیگر انقطاع از ایشان اعراض کردن از خلق گریه میکان خالی بود و تبر کردن از صحبت اجناس نظایر امید  
 بجز بزرگیت و عبودیت اعمال خود و خلاص حسین خود از مخالفت رومان و امین گردانیدن خلق را از بجز  
 خود و اما انقطاع از خلق بدل بود و صفت دل را بنظر هیچ تعلق باشد چون کسی بدل منقطع نشود و  
 نیاساید چون بدل منقطع بود از خلق و هیچ خبر نباشد از مخلوقات اگر این کس اندر بیان خلق باشد از  
 خلق موجد بود و عمرش از ایشان فرید بود و مقام پس عالی و بعید بود و راست رتو درین صفت عمر بود



که از رحمت تو است نشان داد و در حق تو که در میان خلق بی مانند و علامت بی شمول بود و باطن بحر بود  
 بر آنست و از رحمت تو که در بین خلق بی است که هر چه در دنیا و در دوستان حق را به دست خدا کند و در حال آن مستند  
 چنانکه در وقت دعا که است و علی ایلیه است و حال سهرمی که است و این نیز بلا و بلوی بود محال باشد  
 که بر آن با خالی باشد و عمر ز علی علیه السلام از تمام انبیاء و صلوات الله علیه و سلم است و اندر حضرت موسی و محال است  
 و ما این معجزات بود تا ما در حق علیه السلام و کلام برای عهد اسلام هر چه در رسول است گفت با محمد صلی الله علیه و سلم  
 و علی السلام نیز هم با کلام هر چه در حق علیه السلام است و صلوات الله علیه و سلم است از هر آنکه در حق علیه و سلم  
 انواع و همه خلق را عالم است و در مکتوب حضرت شیخ شایخ عبد القدوس است لایح با و بیست  
 سیر که است احمد است و همسینه او بحر است و در زمین و در کار شغل باطن بود با با احوط  
 و واسطه نیل و هزار تا پیش آید و ولایت شیخ حاضر است هیچ باک نیست از آن ابالی عمر بن خطاب گفت  
 رضی الله عنه میگوید در بیان قدر پروردگار از ایجاد آن که سالها صحابه کرام پیش از صحبت پیغمبر علیه السلام  
 پیش است در دست پرستی بودند تا گاه بی آگاه از دولت بخت صحبت ولایت نبوت حبیب الله صلی الله علیه و سلم  
 پیش آمد تا هر یکی شکر در هر طرف بر آوردند یکی گفت و الله لا اعبد سوا الله و یکی گفت و انت انت ربی  
 و یکی گفت را می قلبی که بی یکی گفت و کاش می دانستی ذالک لک ان و یکی گفت قد لا اقرن بآله و ابی  
 گفت ما لا یجان بار رسول الله و مصطفی صلی الله علیه و سلم میگوید در این فقره را می لعل و نور و جبر است  
 و بر کدام صاحب نعمت این کتاب طبع کند و همچنین اولیا کسی آن حق و کسی سبحانی گفت ایضا  
 در مکتوب است چنانکه جمال شیخ مرید صادق را آینه جمال حق بود نگاه مرید صادق شیخ پرست  
 که اینها گویند که مرید پرست بر از خدا پرست که پر پرست در مشاهد حق بود را هم گوید تفصیل این سخن  
 بقول مولوی محمد اسمعیل در بیان تجلی ذاتی گذشت پس درین مقام وقتی حضرت عمر را حضرت رسول  
 صلی الله علیه و سلم بر سید یا عمر تو را از زبان دوست میداری عمر صادق بود از سر صدق از مقام  
 خود جواب داد رسول الله ترا از زبان دوست نمیدارم که جان از عمر عزیز است رسول صلی الله علیه و سلم  
 فرمود یا عمر تو را از زبان دوست میداری ایمان نداری که تا جان من از میان شیخ پرست

دست تو نیز دامن کبریا و ایمان نرسد که ایمان با خدا پرستی نبود و بحقیقت خدا پرست ظاهر و در مشاهده خود با خود  
 بود پس خود پرست بود نه خدا پرست پس پرستی که در حقیقت خدا پرستی است از خود پرستی بود و ایمان  
 ایمان درستی بود که خدا پرستی در پرستی است نه پرستی خدا پرستی است هر صادق عاشق  
 قاریق بود در حال از خود خاست و با پرستی ساخت و گفت یا رسول الله کنون علی از جان دوست  
 سید ایسم که بیان چه باشد صد جان فدائی راه تو آرم را تم گوید که از نیجاست که مردم تنگ میکردند  
 رسول و در آنحضرت صلی الله علیه و سلم یکی از اصحاب از فرط محبت فرود برد خون آنحضرت را در شکم  
 ریخت است که بر زمین ریزد و در آنجا بکشد براحت آنحضرت ملائک بن سنان پسر ابوسعید خدری گفتند  
 پس از خون را از اوین گفت لا والله هرگز نه زخم خون آنحضرت را بر خاک پس فرود آورد و فرمود  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمر عبد السلام بن الزبیر را وقتی که فرود برد خون و در آنجا ریخت و در آنجا  
 آمده است ام ایمن و بر که مردی بول آنحضرت را خورده بود پس خنده کرد آنحضرت و او نکرده و غسل نم  
 و نهی نکرد از خوردن آن ام ایمن را و از زمین است که چون امر کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بلال را که نذاک  
 که هر که سمیع و مطیع است امر فدائی را باید که نگذارد نماز دیگر کرد و بنویسد بعضی صحابه نماز مصرای ظهر  
 گفتند که بعد از آن گفتند باید که آنچه ما را بخیر امر کرده است بجا آوریم و بعضی قضا کردند پس آنحضرت  
 هر دو طایفه را مسلم و مقرر و پشت و بیچ کدام را زجر نکردند ایشان در روز بیدار سو اوین نزد انور بی شد  
 چند پیشتر نصف ایستاده بود آنحضرت چوب یکسینه بر سر او زد و فرمود استوی یا سو او گفت  
 یا رسول الله از حزن چه تعبیم بمن رسید قضای من ده حضرت سینه بر نه ساخت آن سعادتمند  
 سو بر سینه آن سرور زنده و تقییل سر فرزند حضرت پر سید جوانی که درین مقام از قتل ام ایمن نجات یافت  
 که در آخر حیات مساجد مبارک کرده باشم و از نیجاست و در پیش طریق ثالث وصول الله که آن  
 فقط از بقا القلب پیش خود است و خواب او پس قرن از کمال در پیش عین طریق در زمره شایخ اولیا  
 از کتب بیان و بیان عاشقان رسول الله صلی الله علیه و سلم که حاصل آنست که در هر سال بیستم از هجرت و قیامت  
 بود که حضرت عثمان رضی الله عنه ایام حیات وی هشتاد و هشتاد و دو سال بود

و مدت خلافت یازده سال و یازده ماه و شش روز بود و در کشتن محراب است گویند که یحیی و عبدل و فاطمه  
 و متعلق بر گاه رضا و تجلی بر طریق مصطفی صلی الله علیه و سلم عثمان بن عفان رضی الله عنه که میرا فضیلت  
 بودید است و عبد الله بن ربیع و ابو قتاده رضی الله عنهما روایت آورده اند که روز حرب الدار ما نزد عثمان  
 بودیم چون بر سردی غوغاشد مجمع شدند غلامان او و سلاح بر داشتند عثمان گفت هر که سلاح  
 بدید و از مال من آزاواست دما از ترس خود بیرون آمدیم حسن بن علی رضی الله عنهما ما در راه پیشتر  
 باغوی بازگشتم و نزد عثمان اندر آمدیم تا بدانیم حسن بن علی کرم الله وجهه با چه کار آمده چون اندر آمد و سلام  
 گفت و در بر آن بلبت معرفت کرد و گفت یا امیر المؤمنین من یفرمان تو با مسلمانان شمشیر تو خاتم  
 مشید و تو عثمانم حتی سزا فرمان ده تا بلامنی این قوم را از تو دفع کنیم عثمان گفت یا ابن آخی ارجع و  
 یا تجلس بیگت یا ابی الله یا کرمه فلا حاجه نسائی ابرار فی الدار اولین علامت تسلیم است اندر حال  
 بود و بلا اندر وجه فلک چنانکه نمود آتش بر فروخت و ابراهیم را صلوات الله علیه در پانجه بیق نیاید  
 چیرش آمد و گفت کی لگت من حاجت گفت اما ایک فلک تو حاجتی ندارم گفت پس از خداوند بخوان که گفت  
 مستی عن سوائی علی و بحالی مران پس که او میداند که پس چه رسد و او بمن انا تر از من است و دنیا  
 که صلاح من اندر چه چیز است پس عثمان ایجا بجای خلیل بود و نمینق بلو او غوغا بجای آتش چو کبابی بر علی اما ابراهیم را  
 علیه السلام اندر با نجات و عثمان اندر بلا کت نجات را تعلیق بید بود و طاکه نقبا و اندر این منویست  
 انین لرفی گفته ایم پس اقتدار این طایفه بنی امی و بیان و تسلیم امور از طایفه اندر عبادت بوی است  
 و وی بحقیقت امام حق است اندر حقیقت و شریعت و طریقت و وی اندر در سستی نفاذ است انجو  
 در سال سی و پنجم از هجرت در بیج مدفون گشتند رضی الله عنه و ذکر حضرت علی کرم الله وجهه  
 در مدارج النبوت است بعضی گفته اند که اول ایمان آورد علی بن ابی طالب که گنار شریعت آن حضرت بود  
 چنانچه وی کرده و برگردید شکر الی الاسلام مکرراً یا نبیاً المبعوث او ان علمی به عمر شریف وی در آن زمان و سال  
 بود چنانکه حکایت کرده است طبری و ابو عمر و بن عبد البر گفته است که از آن کسانی که رفته اند تا بکه علی اول  
 من استلم است سلمان و ابوذر و جابر مقداد و جابر و ابو سعید خدری و زید بن اسود و یمن است قول آنجا

وقتاوه و غیر هم گفته است شیخ ابن الصلاح که او مع و احوط آنست که گفته شود که از رجال اقرار کرده دست  
 و از بیان و احداث علی از اشیاء خدیجه و از موالی نهیدن حارثه و از عبید بن جراح و از عبید بن جراح و از عبید بن جراح و از عبید بن جراح  
 عبد البر که کرده است اتفاق بر آنکه اول من آن سلم علی است و لیکن خود بود و پنداشت اسلام را از خوف  
 ایستادند و آن عاقبت محمود در خانه کعبه روی نمود و الفالب امیر المؤمنین و امام المسلمین و در نفس و اسد الب  
 و ولی محمود و کتبت وی ابو الحسن بولاق است شیخ عبدالحق در احوال دو از ده امام رساله تصنیف  
 کرده است در آن منسوب که علی در زمان اسلام پانزده ساله بود این قول از حسن صهری غیره  
 روی است که علی در تمام شایه آثار مشهور است و پیغمبر خدا در بسیاری از مواضع لو ادبست او و او را  
 مستحب گوید غیر علی کس نبود که گوید پیغمبر از آن غیر که خوابید و آن باس گوید علمه و شتم آمده قسم از علی  
 و او در ترمذی در کتاب خود از سر صحابی یازیدین از تم شعبه که را وی این حدیث است شک از  
 که کدام ازین دو صحابی از رسول الله علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود من کنت مولاه  
 فعلی مولاه و ترمذی گفته که این حدیث حسن است و شک مخصوص صحابی که کدام یکی است قدح در  
 صحت حدیث ندارد زیرا که صحاب پیغمبر همه عدل اند از کدام که روایت کنند صحیح است و از رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم آمده فرموده است العار منی و انما من علی و لا یؤدی عنی الا انا و علی فرمود  
 علی از من است و من از علی و او را نکند هیچ یکی حقوق را که من یا علی روایت کرده این حدیث را ترمذی  
 و سنائی و ابن ماجه و ترمذی گفته که در حدیث حسن و در بعضی نسخ حدیث حسن صحیح و روایت کرده اند  
 از ابن عمر رضی الله عنهما که گفته بر ادوی و او رسول خدا صلی الله علیه و سلم میان اصحاب خود یعنی  
 چه دیگر یا برادر گردانیدند پس علی آمد اشک از چشمش روان و گفت یا رسول الله برادر گردانیدی  
 صحابه خود را با یکدیگر الا ما که با هیچ یکی برادر نگردانیدی فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم تو برادر منی  
 آورد بنا و آخرت روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفته حدیث حسن و حضرت صلی الله علیه و سلم  
 و بر خبر داده بود که ترا خواهد گشت و از وی رضی الله عنه آثار بسیار نقل کرده اند که ویر اعلام  
 رجال و ماه و شبی که در آن کشته شد او و بودند کشته روی این ملجم بود شمشیر زهر در آخر

جمعی که نوزدهم رمضان سنه اربعین هجری بود در شهرت وی شدست و سه سال بود در راه  
 از ابن ابی الدین آمده است که بعضی از مردم گفتند که روزی ما رو در کشیدیم از کوه که در آنجا شکار بنا حیه  
 تخمین برآمده بود و آن جوان پناه حیه غریب برده و میگویند که در آنجا شکار شد و شکارهای از آنجا باز شدند و  
 چه عبا را بر آن آهوان سرد آمد و در کشیدیم از حقیقت حال خبر کرد و در کشیدیم پیران را از پیران غریب طلبید  
 و از کیفیت حال این واقعه پرسیدیم گفت ما را از پیران ما چنین بگوید است که این موضع قبر علی است فلیح  
 پس شهادت این غیر ثابت و متروک داشت و هر سال زیارت می آمد تا از دنیا رفت و صحیح ترین اقوال است که قبر  
 وی سخی است که در وضعی است که آن را یائس کشند و تبرک بدان خواهند و این باب اختلاف است  
 الضمن موضع قبرش از نظر اخبار بسیار است امام ترمذی در حدیثی در ذکر علی رضی الله عنه گفت است  
 احادیث که علی از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است یا نص و هر شتا و و کشمش حدیث است است  
 حدیث از آن متفق علیه است میان بخاری و مسلم و نه حدیث متفرق است بدان بخاری و مسلم  
 مخصوص است مسلم و ابوالفریدین است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است است است است است  
 ما روایت من محمد بن ابی العباس یعنی تو از من بمنزله ما روایت است از موسی مگر آنکه بعد از پیغمبر  
 نیست ثقل است که چون پیغمبر علیه السلام باران را بایکدیگر بر آوردی و او را که مذکور شد پس گفت یا علی تو  
 میری یعنی من برادر تو باشم در دنیا و آخرت گفت رضی الله عنهما رسول الله در کشف المحجوب است برادر مصطفی  
 و غریق بحر بلا ابوالحسن علی کرم الله وجهه و در اندر طریقت ثانی عظیم و در حقیقی رفیع است و در مسوق بهارات  
 از اصول حقایق حقیقی تمام داشت تا حدی که جنید گفت رحمه الله علیه شیخانی الاصول و ابوالفضل علی المرتضی شیخ  
 ما و اصول و اندر بلا کشیدن علی مرتضی است و امام ما اندر علم معاملات این طریقت علی است می آید  
 یکی نزد وی آمد و گفت یا امیر المؤمنین مرا وصیت کن و بر او گفت لا تجعل اکثر شیخک من غیر شیخک و  
 فرزندان مهم ترین اشغال خود نکر و آنی که اگر ایشان از دوستان خدایتند خدا و دوستان خود را ضایع کنند  
 و اگر دشمنان خدایتند و دشمنان وی چو او می و تعلق این مسئله با تقطاع دل بود چنانکه موسی صلی الله  
 علیه و آله و سلم شعیب با و حالتی بر چه تمام تر و صعب تر بگذاشت و سجدا و نذر تسلیم کرد و او را هم صلوایه الهی چو

والمعین را بر داشت و بودی غیر ذریه تدبیر بر او بخدای تسلیم کرد و در ایشان از اکثر مشغل خود ساعته و بعضی  
دل اندر حق سببها پنداشت بر سخن بماند که علی گفت کرم الله وجهه بر سائل را که نشود می پرسیده بود که اگر  
مزی که به پدید گفت غایت قلب با آنکه هر دل که بخدایتعالی تو کلمات نسبی و بنا و بر او روشن کند و بر سائل  
شادی بسیار و حقیقت این بفقیر صفوت باز کرد و پس این طریقت اتمد کند بدو و اندر مطابق جبارت و  
و قالیق اشارت و تجریدار معلوم دنیا و آنست و نظاره اندر تقدیر حق و تطایف کلام وی بیشتر بر آنست  
که بعد از آید و در اجتهاد لایق است حضرت قدوة الابرار خواجہ عبداللہ حرار در زمانه اشغال مشرب  
که حضرت رسالت پناه امور بود که اسرار ولایت و توحید که در مقام بی جمع آنکه وقت بواسطه جبریل از حضرت  
حق سبحانه و تعالی و جمیع خلق طلب یکبسی نمود و الا آن سنت و دین فرقی بمسولست و حکام مرتبه نبوت  
که بواسطه جبریل از آن عالم میگرفت بخاص و عام میرسانید طلب کنند یا نکتہ روشی آنحضرت معلوم  
که هر کس از احوال احکام شریعی می پرسد و از اسرار باطن سوال نموناید شاید این راز پاره ما در پرده  
خواهد رفت اتفاقاً بکلمه اذ اراد انک تسبیحاً فوسیاً کتابة همان زمان بخاطر السلام  
الغالب علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه گذشت که بموجب فرمان الهی احکام شریعی از آنحضرت اخذ  
نمود و متابعت ظاهر بی آورد و اما از احوال این باطن خبر ندارم تا متابعت باطن نشیر بجا آورده می شد  
این کمال صدق و اخلاص بخدمت حضرت رسالت پناه سید سوال کرد آنحضرت بقیات شکفت شد  
فرمود که مرا فرمان چنین بود که بی طلب این بزرگبسی نمودی الحمد للیق تعالی ترا بدایت این سر از در ما السلام  
یعنی است نظیر می آید مثل فی الولاية التي هي المعنية الحق قد قول الجبل مولانا شاه ولی الله است فصل  
فی اشغال المشایخ اچشتیر و هم تمام اقسام الطریقیه خواجہ معین الدین حسن اچشتی و حشمت قرنی شیوخ و غیر  
عنه و غیرهم قالوا جاء علی ابی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله و لینی علی و رب الطریق الی الله فضلیا  
عند الله و اسمایا عباده فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم عليك ملازمتمو الذکر فی الخلوة فقال علی  
کرم الله وجهه کعبتہ اذ کرای رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم غمض عینک و اشمع منی ثلاث مرات  
قال النبی صلی الله علیه وسلم قال لا ازال اذ ثلاث مرات و علی لم یجمع ثم قال علی کرم الله وجهه لا ازال ثلاث مرات

و ابی جعفر علیه السلام یسمع ثم یقول علی کرم الوجه الحسن البصری و کلمة امی و فصل المینا و هذا الحديث إنما وجدناه  
 عند سواد المشايخ و علی قول ابن ابي عمير في حديث طويل انهم سئلوا عن حديث ابي بصير استغادوه و قالوا  
 و تصير آخرون بر نقلهم علی ما یطعن ان ان حضرت علی علیه السلام علی مرتضى و ان علی کرم الوجه بوجه  
 حسن بصري رحمه الله المشايخ ما درجه رسیده است مینویسند با کار اگر کار بوی درین رساله  
 ایروان نه نمودی و بحث طول برین وجه مینویسند که حدیث بطور حدیثین عربی منقطع است زیرا  
 که ملاقات حسن بصری رحمت الله علیه با علی مرتضى از روی تاریخ ثابت نیست و مترجم قول جمیل مولوی در  
 مرحوم میگوید فی الواقع از کتاب سما الرجال النصال این روایت مشکل است لیکن با و یا بهشتی از  
 حسن بن بران مقتضی است که از باری اعتبار شبیهه انقطاع ساقط نگردد و امام اعظم ابو حنیفه و امام  
 مالک بشرط عدالت روایت حدیث مرسل هم محبت است مولانا فخر الدین در رساله فخر الحسن فی فضائل  
 قال محمد بن یونس السعادت بن الاثیر فی أسماء الرجال جامع الاصول الحسن البصری هو ابو سعید بن اسامة  
 و حسن بن بصیر من سببی میان مولانا این ثابت و دلالت بر یقین است خلافت عمر رضی الله عنه  
 الشریف و قال الحسين بن عبد الله الطبری في أسماء الرجال ولد الحسن البصرى الحسين بن علي بن محمد بن علي بن  
 وقال الكرماني في شرح البخاري الحسن بن الحسن الانصاري و أمه امرأة مصرية مولودة لأب من بني النضر  
 عمر في الحديث الشريف و فصل ثانی ان الحسن بن محمد بن عبد الله بن شرف بن ابي شرف بن ابي بصير بعد ما بلغ  
 أربع عشرة سنة لانه قال صاحب جامع الاصول في أسماء الرجال لم يولد له ابنة فمقتل عثمان  
 و رای عثمان بن ابي عمير و قال الطبري في أسماء الرجال قدوم ابنة لعبد مقتل عثمان و رای عثمان بن ابي عمير  
 و ذکر جمال الدين الهزلي في تهذيب الكمال انه حضر يوم الاربعاء الرابع عشر سنة ثمان مائة و فصل و ذكر ان  
 عزادند مترجمه و فصل چهارم در این فصل رساله که در ثبوت قیام علی مرتضى بعد خلافت در مدینه چهار ماه است  
 از اقوال مختلف چنانچه حسین بن محمد بن محمد بن الحسن البدر بگری در کتاب التیسار جامع المختصر نقل کرده که  
 بعد بیعت چهار ماه بعد مدینه قایم ماند و ای عروق مشغول و چندین تاریخ انقضای جسم الله ثبت است  
 عرض که اقامت خواب حسن بصری و مدینه منوره در شهادت عثمان رضی الله عنه بمصر چهار و سه سال معلوم

مراد  
 از این روایت  
 است  
 و فصل عثمان

و اقامت خلیفه الوقت علی الرضی بعد بیعت مردمان بمقام موصوف چهار ماه مفیوم شد حضرت سید علی بن ابی طالب  
 در یک بخاری و مسلم و غیره صحیحین جایگاه خدیوه میشود از عبارات شان معبر است پس چگونه وقت نبوت  
 این مقدمات با وجود نقل عن اشقات گفته شود که حسن بصری ندیده است علی الرضی تا و نه صحبت یافته با وی که  
 از وجه و نه شنیده است از او شان بدلیل فضیلت چنانکه بعضی گفته اند و طلال الدین سید علی بن ابی طالب  
 در رساله اتحاف الفرق گفته است که از معجزات است که حسن بصری پس از شریف سالی رسیده بود که او را  
 کرده شد و کان کثیر الجماعه و نماز میخواند پس عثمان رضی الله عنه تا وقتی که عثمان قتل شد یعنی در وقت ظهور  
 در وقت بدین ورودت نشد از دنیا بگذرد که بعد بیعت عثمان علی بن ابی طالب پس چگونه انظار سماع از علی الرضی  
 نسبت حسن بصری مسلم شود حال آنکه حسن بصری مجتمع می شد بعلی الرضی هر روز در مسجد به نماز میخورد و علی بن ابی  
 تمیز تا سن چهارده سالگی و علاوه ازین علی الرضی برای زیارت اصحاب کرامین که منجول آن نام سلمه است بیعت  
 می بود حسن بصری و ماوردی در فرائد ام سلمه و در باب ثبات رساله مذکور است قال الامام الحنفی القائل  
 انما ذکر محمد بن خلفه گفت تحقیق ملاقات کرده حسن بصری از علی الرضی بحالت شعور و خود لکن لا تعلم ساعده و بیان کن  
 حافظ طلال الدین سید علی در رساله اتحاف الفرق باین نحو گفت ما ذکره من الدین السنی و شرح ترمذی وقت  
 ظالم کردن بر این حدیث قال علی بن اعلی و حسن بصری علی با و در نزد بود علامه قال ابو زرعه بود حسن بصری  
 که بیعت نمود از علی بن ابیطالب عمر چهارده سالگی و در علی بن ابی طالب بعد از آن رفت حسن بصری بحالت کفر  
 و بصره و ملاقات نمود حسن بصری از حضرت علی بعد از آن و قال حسن بصری دیدم من بصری که بیعت کرد از علی بن ابی  
 و قال الذبی فی التمهیدین حسن بصری عثمان و علی و طلحه را انهم و قال الشيخ العلامة برهان الخلیل فی اتحاف  
 عبد الرحمن السید علی در رساله اتحاف الفرق گفت این موردی است که مستند علی بن ابی طالب است که در حدیث  
 ابن اشعری گفت جویری که خبر داد مرا عقب بن ابی الصبیح را باقی قال سمعت الحسن بن علی بن محمد بن علی بن  
 یقول قال رسول الله صرحی که گفت عقب که شنیدم حسن بصری را که میگفت شنیدم علی بن ابی طالب را  
 که میگفت که فرمود رسول صلی الله علیه و سلم حدیثی مثل الباطر قال محمد بن الحسن بن ابی حمزه الثمالی  
 باقی حدیثی است که حسن بن ابی حمزه و در جلال اشقات صرحی که گفت محمد بن ابی حمزه از شیخ من این حدیث

بجواب است  
 علی بن ابی طالب



ظاهر است در ایستادگی سخن بصری از علی مرتضی در لوی این حدیث ثقیله اند تمام شد کلام سوطی فقط شریعت  
این بحال مطابق قوی شرعی در رساله مذکور مشروح و مفصل بر قوم است مدد و محبت خدا بر حال موالین و دشمنان  
و در قول عیال در اشغال طریقه مجددی است اعظم ان الله تعالى خلق في الانسان سبعة لطائف فهو سبطا و سبطا  
و باقی این فرود عالی غیر ذلک بر آنکه اختار سببه لوالده و صورین صورتها فرستم و دایره و قال بنی الخطاب  
دایره آخری فی جملة دایره عقالی روح الی ان رسم الدایره السادسة و قال بنی تميم سبطا و سبطا  
فی بعضی مسائل علی ذلک بالحدیث الدایره علی السبب و الصوفیه ان فی عبودین آدم قلبا و فی العقب  
آخره و لم یحفظ لفظه فرمود که حدیث مذکور را در این حدیث صحیح اصل ثابت است گوید در رساله این  
تفسیری دیدیم که این حدیث باین لفظ آمده است ان فی عبودین آدم لمضغ و فی المضغ قلب فی القالب  
و فی القالب ضمیر و فی الضمیر ضمیر الی ان کلام گوید بدینکه قوله و کذا حتی وصل الی آخره و قوله سمعته و قوله و سبطا  
علی ذلک بالحدیث الدایره علی السبب و الصوفیه مزوین طائفه صوفیه مثل بنی حنیف و بنی عاصم  
دلیل رسانند چرا که علم و عقل و عمل و عقاید و صدق و تقوی و زهد و اتصال سلسله و حفظ ایشان ظاهر است  
پس چگونه قول ایشان را بر شریعت از باب اعتبار ساقط گردانند اگر چه بعضی ملاقات بحال و صورتی ثابت است  
چنانچه باینکه با امام جعفر صادق و ابی الحسن خرقانی را با بزرگوار سبطا می رحمت الله علیهم ملاقات ظاهر ثابت است  
مگر ملاقات روحی ثابت است و انساب نسبت روحانیت نیز بالاتفاق ثابت است و انبیا کرامه حقیقیین نسبت  
روحانیت را جایزه و اصل رسیده حق دانسته چنانچه سلسله تمام ایشان با اوست و مشایخه در کلمات و الیایم  
ایشان و دیگر اولیای و فضیلت است در کتب شیخ ما شیخ عبدالقدوس است اولیای و اصفیاء کاملی است  
آنکه عاقبت بدانند و همان باشد که ایشان دانستند و ان اولیای بود الیایم هم بنی کرد ظاهر شرح غنا  
در سبب قطع گویند و با انبیا علیهم السلام مساوات بخوبی اولیای جمعیتا علم رسیده اند از علم خود و علم حق  
یاخته اند قلا شیخ علمهم فی علم الله تعالی پس علم ایشان همان علم حق به جای تعالی بود و لا اختلاف و غیره  
فی صحیح رعایه آریب الشرح در عوارف می در عماد اول اثر او و اولیای سماعی با سبب و سبب  
و عیال بویژه در فائز نیکان نام بر باناد و حوصله اول ظاهر سخن در این گویند که سبب در حدیث خلاف ظاهر است